

۳

شب شکنان

سال‌های فریاد

نویسنده:

پروین نخعی مقدم

دفتر پژوهش‌های مؤسسه کیهان



سرشناسه : نخعی مقدم، پروین / ۱۳۴۷ -
 عنوان و نام پدیدآور : سال‌های فریاد / نویسنده پروین نخعی مقدم.
 مشخصات نشر : تهران: شرکت انتشارات کیهان، ۱۳۹۳.
 مشخصات ظاهری : ۱۵۲ ص: مصور.
 فرمست : شب‌شکنان: ۳.
 شابک : 978-964-458-304-9 ۱۱۰۰۰۰ ریال، دوره: 5- 978-964-458-302-5
 وضعیت فهرست‌نویسی : فیبا
 یادداشت : عنوان دیگر: سال‌های فریاد (زندگی‌نامه شهید غفاری).
 عنوان دیگر : سال‌های فریاد (زندگی‌نامه شهید غفاری).
 موضوع : غفاری، حسین، ۱۲۹۳-۱۳۵۳ -- سرگذشت‌نامه
 موضوع : ایران -- تاریخ -- پهلوی -- ۱۳۲۰ - ۱۳۵۷
 موضوع : ایران -- تاریخ -- پهلوی -- ۱۳۲۰ - ۱۳۵۷ -- روحانیت
 رده‌بندی کنگره : ۱۳۹۳ ن ۳ غ ۵ / ۱۵۳۳ DSR
 رده‌بندی دیویی : ۹۵۵ / ۰۸۲۴۰۹۲
 شماره کتابشناسی ملی : ۳۷۳۶۳۱۵

ISBN: 978-964-458-304-9

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۴۵۸-۳۰۴-۹

شب‌شکنان (۳)

نام کتاب:	سال‌های فریاد (زندگی‌نامه شهید غفاری)
نویسنده:	پروین نخعی مقدم
طرح روی جلد:	حسین مرصادی
ناشر:	شرکت انتشارات کیهان
چاپ اول:	بهمن ۱۳۹۳ - (۱۱۰۰ نسخه)
قطع:	رقعی - (۱۵۲ صفحه)
قیمت:	۱۱۰۰۰ تومان



حق چاپ برای انتشارات کیهان محفوظ است.

تهران - خیابان فردوسی، کوچه شهید شاهچراغی، مؤسسه کیهان

تلفن پخش ۳۳۱۱۰۲۰۱

پست الکترونیک: entesharat@kayhannews.ir

فهرست مطالب

۷	مقدمه نویسنده
۱۱	زمزمه های تنهایی!
۱۹	کودکی
۲۷	سفر
۳۹	ازدواج ساده
۴۳	هجرت به قم
۴۷	فقر انتخابی
۵۳	سفر به تهران
۵۵	غائله باغ شارق
۶۱	دستگیری
۹۶	در زندان قصر
۱۰۴	ققنوس در قفس
۱۰۷	بیرون خبری نیست
۱۱۴	این توبه نامه بوی خیانت می دهد
۱۱۸	پرواز ققنوس
۱۲۵	سخن آخر
۱۲۷	شهید غفاری در یک نگاه
۱۳۹	اسناد و تصاویر

مقدمه نویسنده

به جرأت می‌توانم بگویم که من یک رمان‌نویس، یک نویسنده یا حتی یک تاریخ‌نگار نیستم. روزنامه‌نگاری ساده هستم که از سر یک اتفاق، کارنوشتن زندگی شهید آیت‌الله حسین غفاری را آغاز کردم.^(۱) برای من که هیچ آشنایی با تشکیلات «ساواک» نداشتم، نوشتن از زندگی یک مبارز بسیار دشوار بود، در این رهگذر دو بار سری به «موزه عبرت» یا بهتر بگویم زندان مخوف کمیته مشترک ضدخوابکاری سابق زدم تا از نزدیک با تشکیلات ساواک، بدون حضور ساواکی‌ها آشنا شوم. اولین بار بازدیدم بیشتر از یک ربع طول نکشید اما وقتی برای دومین بار خودم را موظف کردم تا سر ساعت مقرر بازدید، سری به موزه بزنم، از وحشتی که برای دقایقی کوتاه آن را تجربه کردم، شب‌های بسیاری را به کابوس گذراندم. آن‌جا در موزه عبرت لحظه‌ای از راهنما و جمع ۲۰ نفره‌ای که برای بازدید آمده بودند فاصله گرفتم و به گوشه خلوت یکی از سلول‌ها خزیدم. برای دقایقی چشمانم را بستم و تصور کردم حالا در سلول بسته می‌شود و

۱- این کتاب ابتدا در هفته‌نامه «ژن روز» به صورت پاورقی از تاریخ ۹۲/۶/۳۰ تا ۹۲/۹/۲ به چاپ رسیده است.

من می مانم و این سیاهی و سکوت و مأموری که آن بیرون منتظر است تا مرا به شکنجه گاه ببرد، آیا چیزی وجود داشت که مرا از خیانت و اعتراف باز دارد؟

نمی دانم به ثانیه گذشت یا به دقیقه. روزهای بسیاری را در این باره فکر کردم، خاطرات بسیاری از زندانیان سیاسی، شکنجه گران ساواک، تشکیلات ساواک و... خواندم و از آن پس بود که پی بردم، هیچ قلمی نتوانسته و نمی تواند وحشتی را که بر زندانیان سیاسی در شکنجه گاه ساواک رفته است تصویر کند، وحشت از درد و شکنجه و حتی بدتر از آن وحشت از اعتراف و خیانت! از آن پس بود که دانستم تاریخ چقدر بی رحم و عبرت آموز است.

جایی که من ایستاده بودم، سلولی بود که شهید آیت الله حسین غفاری روزها و شب های بسیاری را در آن به اسارت و شکنجه گذرانده بود و من با اندک ایمانی که دارم، نتوانستم و نمی توانم درک کنم صلابت و بزرگی ایمان مردی را که تنش را سوزانده و ناخن هایش را کشیده بودند اما او از ایمان و اعتقادش دست برنداشته بود!

طی روزهایی که این جا و آن جا در خاطرات زندانیان سیاسی سرگردان بودم، به نوشته ای برخورددم از آن روزها:

«لحظه ها، لحظه های قیامت است. پیش از آن که خداوند به

عرصه قیامت آید و ترازوی عدل الهی بر پا شود، کسی نمی داند

هیچ کس نمی داند. یک روز، یک نفر چون روحی به سراغم آمد،

چنان میز را دیوانه وار تکان می داد که نزدیک بود پایه هایش

بشکند، به علامت آن که حرفی دارد، گفتم: چیست؟ گفت:

می سوزم، می سوزم! گفتم: چرا؟ چیزی نگفت! پرسیدم: چگونه

می سوزی؟ گفت: شما نمی فهمید! گفتم چرا نمی فهمیم؟ گفت:

کلمه اش را ندارید، نمی توانم به شما بگویم، نمی شناسید. گفتم:

سعی کن به زبان ما توصیف کنی، به اندازه‌ای که تا حدی در ذهن ما نزدیک به آن کمی شبیه به آن تصویری به وجود آید، گفت: پوست کنندن زنده گوسفند...»^(۱)

و اکنون اعتراف می‌کنم که این نوشتار تنها گوشه‌ای از رنج‌ها و مبارزات مردی است که بارها و بارها در اسناد ساواک اسمش به عنوان مبارزی علیه رژیم پهلوی آمده است. او که در زمانه خفقان، بارها شاه را به معاویه تشبیه کرد و جوانان حسینی را به میدان فراخواند، بارها شاه را دست نشانده انگلیس و آمریکا دانست و بارها روابط رژیم غاصب اسرائیل را تقبیح کرد. من این اسناد را خواندم و هر بار توانستم تصور کنم که پس از این گزارش‌ها در سلول‌های ساواک چه بر سر این مرد می‌آمد، هر چند تصور من تنها تصویری مبهم بود و روایت شکنجه‌گران ساواک تصویری روشن و حقیقی:

«ساعت ۴ صبح آرش به سلولش آمد، چشم‌های او را بسته و به اتاق تمشیت منتقل کرد، علاوه بر آرش، حسینی و ازغندی (منوچهری)، رسولی (نوذری) و فرخ‌نژاد نیز حضور داشتند. بی‌مقدمه او را روی تخت خواباندند و پاهایش را از کناره تخت بیرون گذاشتند، پاهایش را با گیره بستند و به چشمانش چشم‌بند زدند، سپس حسینی مسئول اتاق تمشیت^(۲) با کابل سیمی شروع به زدن بر کف پاهایش کرد، ضربات کابل علاوه بر کف پا، روی پا می‌پیچید و گوشت روی پاها را نیز می‌شکافت، پس از شلاق زدن پاها، او را مجبور کردند که سر پا بماند و پاهای شکنجه شده‌اش را لگدمال کردند تا درد آن بیشتر شود. زدن کابل بر پشت او از جمله دیگر شکنجه‌هایی بود که در آن مرحله از ساعت ۴ صبح تا ساعت ۹ صبح بر او اعمال کردند... سرش را داخل آب یخ‌زده حوض فرو

۱- گفتگوهای نهایی، دکتر علی شریعتی، نشر آگاه، ج ۳۳، بخش دوم، ج اول ۱۳۶۲، صص ۷۲۷-۷۲۶.

۲- اتاق تمشیت اشاره دارد به اتاق شکنجه.

کردند، بار دیگر قطرات آب را از بالا بر سرش فرو ریختند که ادامه آن موجب درهم ریختن اعصاب او می‌شد. به دهانش کوبیدند و دندان‌هایش را شکستند، چند بار او را با شوک الکتریکی شکنجه کردند! و... و...»^(۱)

و این‌ها گوشه‌هایی بود از آن اعترافات! و من پس از آن ماندم که چگونه از این همه شهادت بنویسم که لااقل گوشه‌ای از حق مطلب ادا شده باشد، چرا که ایمان او و آن‌ها که مانند او جان‌شان را بر سر عقیده‌شان از دست داده بودند، برای من و امثال من که آن همه اخلاص و ایمان را نه لمس و نه تجربه کرده‌ایم، هرگز، هرگز و هرگز! قابل تصور نیست.

روحشان شاد

پروین نخعی مقدم

۱۳۸۸/۳/۳